

روزهای رادیو

نمایشنامه

محمد رحمانیان



سرشناسه: رحمانیان، محمد.
 عنوان و نام پدیدآور: روزهای رادیو آرمایشنامه / محمد رحمانیان.
 مشخصات نشر: تهران: چلچله، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری: ۲۱۰ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۵۱-۲۸-۹
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴
 رده‌بندی کنگره: ۸۷۲/۲۴۲
 رده‌بندی دیوبی: PIR ۸۰۵۸
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۲۴۴۳۲



روزهای رادیو

محمد رحمانیان
 ناشر: نشر چلچله
 نوبت چاپ: اول
 تاریخ چاپ: ۱۴۰۲
 تیراژ: ۵۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۸۰۰۰۰ تومان
 صفحه‌آرا: نسیم امیری
 طراح جلد: حسین اناری
 با سپاس از حسن علیشیری



@chelchalehbook

هرگونه برداشت از اثر نیازمند رضایت‌نامه‌ی کتبی از مؤلف است. کلیه‌ی
 حقوق اثر برای نشر محفوظ است.
 تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۱۳۵۵۸

پیش‌بازی

[تماشاگران که وارد تالار نمایش می‌شوند، در فضایی نیمه‌تاریک که روشنایش را از فیلم روی پرده می‌گیرد صداهاى آرشیوی از نخستین روزهای رادیو تهران را می‌شنویم. و بر پرده تصاویری از طهران در سال‌های (۱۳۱۵ تا ۱۳۱۹) تا قبل از اشغال ایران توسط متفقین را می‌بینیم. تصاویری از لاله‌زار، خیابان علاءالدوله، بی‌سیم پهلوی، محله‌ی سنگلج و دیگر محلات و دروازه‌های قدیمی تهران... و سرانجام تصویری از یک آسایشگاه در بهار ۱۳۳۹. جایی که رامین سنگ‌آتش، با سری طاس و پُر از زخم‌های چرکین، پشت به ما نشسته و به آمد و رفت بیماران و دکترها و پرستاران و بهیاران چشم دوخته...]

[گوینده وقت ورود تماشاگران با آنان خوش و پیش می‌کند و اگر نیاز به راهنمایی باشد جای درست صندلی‌ها را به آنان نشان می‌دهد، و پس از استقرار آنان پشت میکروفونی قدیمی می‌رود...]

گوینده:

دوستانِ گرام! مشکلی نیست؟ می‌تونیم شروع کنیم؟ جانم؟ چیزی فرمودین؟... بله، بله، منظورم از گرام همون گرامیه... مَنتها چون منو یادِ گرام و گرامافون می‌اندازه، اینه که تصمیم گرفتم... شما مطمئن هستین جاتون مناسبه خانم؟ می‌خواین جاتونو با اون دوستی که ردیفِ جلوتر نشسته عوض کنین؟ ماشالله آقایایی که جلوتون نشسته خوب قد بلندن! و شما دوستِ عزیز... شمایی که دارین تنقّلات میل می‌کنین، ممکنه اندکی به معده‌تون التراکت بدین؟ چون این جا پر از میکروفونه و دوست ندارم آیندگانی که ممکنه صدای ما رو بشنون با یه همچین چیزی مواجه بشن... (اجرا می‌کند) دوستانِ عزیز... به نمایش... (صدایی از دهانش بیرون می‌دهد شبیه قِرچ!) روزهای رادیو... قِرچ!... خوش آمدید... قِرچ! می‌بینین... اصلاً جالب نیست... و یه چیزِ دیگه! لطفاً این موجودِ کوچکی نفرت‌انگیزو... (تلفن همراهی را چون شیئی ناپاک با دو انگشت می‌گیرد و بلند می‌کند و نشان می‌دهد)

از خودتون دورش کنین! هرچه زودتر...
 بندها زین دور و به خلوتِ عمیقتون در تئاتر
 احترام بگذارین! (و هنوز حرفش تمام نشده تلفن
 همراهش به صدا در می‌آید) الو... بابایی... چشم!
 برات می‌خرم!... من سرِ اجرام بابایی... گفتم
 چشم... نخیر، یادم نمی‌ره! (و تماس را قطع
 می‌کند) خب... کجا بودیم؟ آها! نمایش! یا
 این عنوانِ جعلی که دوستان از خودشون
 درآوردن: موسیقی-نمایش! و از اون
 من درآوردی‌تر: فیلم-تئاتر! (تعدادی کارت از
 جیبش بیرون می‌آورد) ضعفِ قوه‌ی حافظه چه‌ها
 که بر سرِ آدم نمی‌آره! (از روی کارت می‌خواند)
 نمایش ما از یک آسایشگاه در بهار ۱۳۳۹
 شروع می‌شه... ولی نه... نمایش ما از این
 صحنه شروع نمی‌شه... در واقع با این صحنه
 تموم می‌شه!... (به تصویر پشت سرش نگاه می‌کند
 که نمای عمومی از آسایشگاه است) این تصویرم
 اشتباهی پخش شده... بله... به هر حال
 اجرای زنده‌س و از این مشکلات پیش
 می‌آد... (کارت دیگری را می‌خواند) بله...

این جاست... چهارم اردیبهشت ۱۳۱۹. شب
افتتاح رادیو تهران. شبی که ما ایرانی‌ها هم
صاحب رادیو شدیم... (به کسانی که در تاریکی
مشغول آماده کردن صحنه هستند) می‌تونیم شروع
کنیم؟

[صدایی از تاریکی: یکی دو دقیقه دیگه!]

گوینده:

بله... یکی دو دقیقه! پس تو این فاصله ابتدا
پیانستِ ما رو تشویق بفرمایین، آقای (یا
خانم)...! (پیانست در میان تشویق تماشاگران می‌آید
و پشت پیانو می‌نشیند. تصویر روی پرده تغییر می‌کند.
عکسی از عمارت رادیو یا همان «بی‌سیم پهلوی»
جایگزین تصویر پیشین می‌شود) و در ادامه،
نظرتونو جلب می‌کنم به یک پیش‌پرده‌ی کوتاه
که توسط حقیر اجرا می‌شه... لطفاً با
دست‌های مهربونتون همراهی بفرمایید!

[پیانست می‌نوازد و گوینده می‌خواند.]